



## متن خوانی اخلاق نیکوماخوس ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اروین (Terence Irwin)

دکتر محسن جوادی



خانه اخلاق پژوهان جوان

جلسه سوم - ۲۵ اردیبهشت ۹۵

پیاده سازی: فاطمه شریفیان

ویراست: زینب صالحی

ما به دنبال دقت یکسان در همه انواع  
مباحث نیستیم. دقتها در علوم و  
استدلالاتهای مختلف با هم فرق می کند،  
کما اینکه دقتها در فنون هم با هم فرق  
می کند...

از متن



## روش شناسی اخلاق یا دانش سیاسی

3

[The Method of Political Science]

Our discussion will be adequate if we make things perspicuous enough to accord with the subject matter; for we would not seek the same degree of exactness in all sorts of arguments alike, any more than in the products  
15 of different crafts.\* §2 Now, fine and just things, which political science examines, differ and vary so much as to seem to rest on convention only, not on nature.\* §3 But [this is not a good reason, since] goods also vary in the same way, because they result in harm to many people—for some have been destroyed because of their wealth, others because of their  
20 bravery.\* §4 And so, since this is our subject and these are our premises, we shall be satisfied to indicate the truth roughly and in outline; since our subject and our premises are things that hold good usually [but not universally], we shall be satisfied to draw conclusions of the same sort.

Each of our claims, then, ought to be accepted in the same way [as claiming to hold good usually]. For the educated person seeks exactness  
25 in each area to the extent that the nature of the subject allows; for apparently it is just as mistaken to demand demonstrations from a rhetorician as to accept [merely] persuasive arguments from a mathematician.\*

1095a §5 Further, each person judges rightly what he knows, and is a good judge about that; hence the good judge in a given area is the person edu-

2

NICOMACHEAN ETHICS

Book I, Chapter 4 §5

cated in that area, and the unqualifiedly good judge is the person edu- 1095a  
cated in every area.

This is why a youth is not a suitable student of political science; for he lacks experience of the actions in life, which are the subject and premises of our arguments. §6 Moreover, since he tends to follow his feelings, his study will be futile and useless; for the end [of political science] is action,  
5 not knowledge.\* §7 It does not matter whether he is young in years or immature in character, since the deficiency does not depend on age, but results from following his feelings in his life and in a given pursuit; for an immature person, like an incontinent person, gets no benefit from his knowledge. But for those who accord with reason in forming their desires  
10 and in their actions, knowledge of political science will be of great benefit.

§8 These are the preliminary points about the student, about the way our claims are to be accepted, and about what we propose to do.\*

§ ۱ Our discussion will be adequate if we make things perspicuous enough to accord with the subject matter; for we would not seek the same degree of exactness in all sorts of arguments alike, any more than in the products of different craft.

ارسطو در اینجا مطلب مهمی را از نظر روش شناختی مطرح می کند. وی می گوید اینکه چه مقدار کافی است درباره موضوعی بحث شود، به آن موضوع بستگی دارد. در موضوعات مختلف این مسئله فرق می کند و نمی توان انتظار داشت در همه موضوعات به یکسان بحث شود. در برخی موضوعات دقت بیشتری لازم است، و در موضوعات دیگر، دقت کمتر. موضوعات متفاوت اند؛ مثلاً موضوع اخلاق با موضوع ریاضی متفاوت است. دقت و ظرافتی که در موضوعات ریاضی لازم است شاید در اخلاق لازم نباشد. البته نباید در اینجا اشتباه کنیم.

قبلاً هم گفتیم که اخلاق دو جنبه دارد؛ یک جنبه آن بحث های نظری عمیق است. از این جنبه شاید شبیه ریاضی باشد. افلاطون و ارسطو هر کدام اخلاق را از یک جنبه مد نظر قرار دادند. افلاطون بیشتر آن جنبه اخلاق را که برهانی و ریاضی است مد نظر دارد و اخلاق را با ریاضی مقایسه می کند ولی ارسطو اخلاق را با پزشکی مقایسه می کند. زیرا بیشتر آن جنبه بالینی و تجربی را مد نظر دارد. خود پزشکی هم دو جنبه دارد. یک جنبه آن دانش و اپیستمه است و مثلاً زیست شناسی می خوانند و دقت فراوانی در آن به خرج می دهند، اما جنبه دیگر آن که بالینی و مربوط به مریض و انواع بیماری ها است، بیشتر تجربی است و دقت کمتری می طلبد و نمی شود اساساً چندان دقت به خرج داد. چون دقت بیش از حد و صرف وقت زیاد چه بسا فرصت مداوا را از شخص بگیرد. صرف نظر از فرصت، طبع موضوع هم چنان است که اساساً در محاسبات دقیق قرار نمی گیرد.

بحث ما درباره هر موضوعی کافی خواهد بود اگر هر چیزی را به حد کافی و بسته به آن موضوع و حد کفایت آن با وضوح و روشنی مطرح کنیم. چون ما به دنبال دقت یکسان در همه انواع مباحث نیستیم. دقت ها در علوم و استدلال های مختلف با هم فرق می کند، کما اینکه دقت ها در فنون هم با هم فرق می کند<sup>۱</sup>. مثلاً فن ارابه سازی و فن ساعت سازی وجود دارند، ولی دقتی که برای هر حرفه لازم است متفاوت است. بعد توضیح می دهد که اخلاق دانشی است مانند پزشکی.

§ ۲ Now, fine and just things, which political science examines, differ and vary so much as to seem to rest on convention only, not on nature.

<sup>۱</sup>ترجمه های استاد از متن انگلیسی با رنگ بنفش مشخص شده اند

**دانش سیاست خوبی و عدالت را بررسی می کند.** ممکن است پرسند عدالت هم گونه‌ای از خیر است؛ پس چرا خوبی و عدالت را از هم تفکیک می کند؟ این تفکیک هم به دلیل اهمیت سیاست است، و هم اینکه سیاست پیچیدگی‌های دیگری دارد. به یک معنا عدالت موضوع اخلاق است نه حکم اخلاقی، ولی fine ها حکم اخلاقی

---

**بنابراین استدلال ایشان این است که موضوع سیاست خیر و عدالت است و این دو مفهوم از جای به جای دیگر متفاوت اند، ولی نمی توان گفت علم سیاست قراردادی است، یعنی خیر و عدالت قراردادی هستند؛ چراکه این تنوع و تفاوت در جاهای دیگر هم صادق است و شمانه گویند قراردادی هستند. این مفاهیم واقعه اند ولی از جای به جای دیگر فرق می کنند.**

---

هستند. معمولاً می گویند اخلاق با احکام، یعنی آنچه معمول قرار می گیرد، سر و کار دارد، نه آنچه موضوع قرار می گیرد. دانش اخلاق درباره خود موضوعات اخلاقی بحث نمی کند و آن را به دانش های دیگری واگذار می کند. مثلاً اینکه دزدی چیست چندان در کتاب های اخلاق دیده نمی شود و اغلب به دانش های دیگر یا عرف واگذار می شود. گاهی تعاریف این موضوعات

در کتاب های فقهی به تفصیل مطرح می شود. مثلاً جلد اول مصباح الفقاهه مرحوم خوئی حاوی بهترین تعاریف از موضوعات اخلاقی است. کتاب های فلسفه اخلاق بیشتر راجع به چیزهایی بحث می کند که در ناحیه معمول قرار می گیرند؛ مثل باید، نباید، خوبی، بدی و غیره.

اما عدالت به یک معنا موضوع است و حکم نیست، ولی استثنائاً در فلسفه اخلاق هم از عدالت بحث می شود. این استثنا را قائل اند. زیرا عدالت با موضوعات دیگر فرق دارد و پیچیده تر از موضوعات دیگر است. بنابراین، قاعده کلی به این شکل است که اولاً و بالذات آن چیزی که اخلاق درباره آن بحث می کند مفاهیمی است که در ناحیه حکم و معمول قضیه قرار می گیرند و مفاهیم محدودی هم هستند که ذیل fine قرار می گیرند. البته fine در ارسطو پیچیده است. چون ممکن است بگویند بخشی از این مفاهیم که در فلسفه اخلاق بحث می شود، باید ها هستند و باید ها fine نیستند، بلکه obligation هستند. ولی همان طور که می دانید در اخلاق فضیلت از باید و نباید چندان بحث نمی کنند و بیشتر در اخلاق وظیفه گرایانه بحث می شود.

بنابراین، وقتی ارسطو می گوید موضوع علم سیاست fine و عدالت است، درباره باید و نباید بحث نمی کند. چون باید ها و نبایدها حالت اشتقاقی دارند و از دل خوب و بد ها در می آیند، و باید ها خودشان اصالتی ندارند. پس در اینجا چنین نیست که ارسطو بخواهد بگوید عدالت موضوع است و در نتیجه راجع به آن سخن نگوید، بلکه اتفاقاً می خواهد تأکید کند که عدالت حلقه اصلی بحث سیاست است.

**دانش سیاست که خوبی و عدالت را بررسی می کند، از جایی تا جای دیگر خیلی با هم فرق می کنند و تنوع و تکرر پیدا می کنند.** یعنی ممکن است در جایی بگویند عدالت این است و در جای دیگر

عدالت را چیز دیگری بدانید، مثلاً جایی می‌گویید دادن ۱۰ تومان عدالت است و در جای دیگر بگویید دادن ۱۰ تومان عدالت نیست؛ یا مثلاً در جایی می‌گویید این کار خوبی است و آن را انجام بده، و در جای دیگری می‌گویید آن کار خوب نیست. ارسطو در اینجا به سوفسطاییان نظر دارد. البته شبیه این جمله و این استدلال در افلاطون هم هست و اختصاصی به ارسطو ندارد. افلاطون در محاجه با سوفسطاییان این استدلال را دارد. وی می‌گوید fine و just از جایی تا جای دیگر یا زمانی تا زمان دیگر یا نسبت به افراد مختلف فرق دارند.

**گاهی این تنوع و تفاوت آن قدر زیاد دیده می‌شود که بعضی فکر می‌کنند خوبی و عدالت قراردادی‌اند نه ذاتی و واقعی.** می‌گویید بعضی این تنوع را دیده‌اند و گفته‌اند اگر ذاتی بود و در حقیقت ریشه داشت نباید از جایی تا جای دیگر خوبی یا عدالت تغییر کند، پس ریشه در واقعیت ندارند و قراردادی‌اند. چنین مسائلی زمان سوفیست‌ها واقع می‌شد. مثلاً در جایی می‌گفتند خوبی این است و در جای دیگری می‌گفتند خوبی آن است و به مردم می‌گفتند اینها قرارداد است و ریشه واقعی ندارد. ارسطو می‌خواهد دیدگاه آنها را رد کند و استدلال زیبایی هم در رد آن دارد. در جمله بعد به آنها جواب می‌دهد.

§ ۳ But [this is not a good reason, since] goods also vary in the same way, because they result in harm to many people-for some have been destroyed because of their wealth, others because of their bravery.

**[اما این دلیل خوبی نیست].** یعنی صرف اینکه تنوع و تکرار را ببینید نمی‌توانید بگویید قراردادی است، زیرا در جای دیگر هم این تنوع و تکرار را داریم،

**در خیرات هم این تنوع و تکرار وجود دارد.** لازم است اصطلاح «خیرات» را توضیح دهیم. ارسطو خیرات را در سه جا و به سه نحو به کار می‌برد؛ دسته‌ای از خیرات مربوط به درون آدمی هستند، یعنی روح. در سنت یونانی، درون یعنی روح و نفس. بدن بیرون است. بنابراین، خیراتی که مربوط به بدن‌اند، مثل زیبایی و سلامتی، خیرات بیرونی‌اند. خیرات روح را هم دو بخش می‌کند؛ خیرات مربوط به جنبه عقلی (mind) و خیرات مربوط به شخصیت و اراده (will)، که به ترتیب آنها را فضایل عقلی و فضایل اخلاقی می‌نامند. فضایل اخلاقی مربوط به اراده و عواطف هستند.<sup>۲</sup>

**خیرات در افراد فرق می‌کنند. اگر بنا باشد تفاوت باعث شود عدالت و خیر قراردادی شوند، اینجا هم باید بگویید قراردادی هستند. مثلاً پول همه جا خیر نیست و ممکن است در جایی فرد را بدبخت کند؛ یا حتی شجاعت، که اگر کسی این فضیلت را داشته باشد ولی حکمت نداشته باشد**

---

<sup>۲</sup> از نظر ارسطو، جایی که عواطف نباشد اخلاق معنا ندارد. لذا در خصوص خداوند اخلاق معنا ندارد. نه اینکه این نقصی برای خدا باشد، بلکه مفاهیمی که در اخلاق به کار می‌رود درباره خدا به کار نمی‌رود. چون خدا فقط reason است.

**خود را نابود می کند.** از خیرهای مختلف مثال می زند؛ مثلاً ثروت مربوط به خیر بیرونی است، ولی شجاعت مربوط به خیر اراده است. یعنی می گوید همه اینها این مشکل را دارند، اما اینکه خوب بودن پول از جایی تا جای دیگر تغییر می کند باعث نمی شود تأثیر پول قراردادی شود و نمی توان نتیجه گرفت پول در واقعیت ریشه ای ندارد یا نمی توان گفت شجاعت ریشه در واقعیت ندارد. لزوماً از هر تنوع و تکثری به قرارداد نمی رسیم.

از این به احتمال دیگری نیز می توان رسید. چنین مفاهیمی ریشه در واقعیت دارند، اما واقعیت هایی که ممکن است از جایی به جای دیگر تفاوت داشته باشند. هر تنوعی نشان دهنده نسبی گرایی نیست. هر تکثری نشانه ریشه نداشتن در واقعیت نیست. اصطلاحاً در اخلاق جدید از تعبیر «بافت گرایی» استفاده می کنند. ممکن است به خاطر بافت های مختلف این تفاوت ها ایجاد شود ولی واقعی است. یا به اصطلاح دیگری می توان گفت مطلق نیست اما عام است. در مباحث جدید اخلاقی بین absolutism و universalism تفاوت قائل می شوند. absolutism یعنی هیچ گونه تنوعی ندارد، ولی universalism یعنی علی الاصول تنوع ندارد ولی ممکن است در جاهایی متنوع و متفاوت شود. علی الاصول و قاعدتاً چنین است که مثلاً پول خیر است، هر چند ممکن است در جایی خیر نباشد. بنابراین، استدلال ایشان به این شکل است که گفتیم موضوع سیاست خیر و عدالت است و این دو مفهوم از جایی تا جای دیگر متفاوت اند، ولی نمی توان گفت علم سیاست، یعنی خیر و عدالت، قراردادی هستند؛ چرا که این تنوع و تفاوت در جاهای دیگر هم صادق است و شما نمی گوید قراردادی هستند. این مفاهیم واقعی هستند، ولی از جایی تا جای دیگر فرق می کنند. در پزشکی هم این مسئله صادق است. مفهوم سلامت از جایی به جای دیگر فرق می کند. اما این سخن به این معنا نیست که سلامت مفهومی واقعی نیست.

§ ۴ And so, since this is our subject and these are our premises, we shall be satisfied to indicate the truth roughly and in outline; since our subject and our premises are things that hold good usually [but not universally], we shall be satisfied to draw conclusions of the same sort.

می گوید اخلاق و سیاست چنین هستند، و موضوعاتشان، که خیر و عدالت است، تنوع و تکثر فراوانی دارد. لذا انتظار نداشته باشید من خیلی در جزئیات این دو دانش وارد شوم و به طور مثال بگویم در سیاست باید چنین کرد. در خصوص علم سیاست نمی توان این کار را کرد. این به تجربه های شما بستگی دارد.

---

**وقته مقدماتمان مطلق نیست نتیجه هم همین طور خواهد بود،  
و انتظار بیشتر از این در اخلاق نباید داشت، یعنی من نمی توانم  
دستورالعمل های دقیقی مثل ریاضه بدهم و بگویم در فلان جا این  
کار را بکنید. چنین نیست. من چارچوب های کلی را می گویم و  
بیشتر از این نباید از من انتظار داشته باشید.**

---

بنابراین، **وقتی موضوع ما خیر و عدالت  
است و اینها مقدمات ما هستند، خیلی**

هم باید خوشحال باشیم که حقیقت را نشان دادیم، هر چند به اجمال و کلی. اما اینکه در موقعیت‌های خاص چه باید کرد از دانش سیاست فراتر می‌رود. مثل خود دانش پزشکی که کلیاتی را به پزشک برای تشخیص بیماری آموزش می‌دهد و تشخیص بیماری در موقعیت‌های خاص را به عهده خود او می‌گذارد. موقعیت‌های خاص به مجریان سیاست و کسانی که می‌خواهند سیاست بالینی (مانند طب بالینی) داشته باشند مربوط می‌شود و این افراد دانش‌های دیگری غیر از دانش سیاست نیز نیاز دارند.

**موضوعات و مقدمات ما چیزهایی هستند که خیرند، اما به طور معمول خوب‌اند، اما نمی‌توان گفت به طور مطلق و عام خوب هستند.** آن اصطلاح مطلق‌گرایی و عام‌گرایی را که من پیش از این گفتم با این «عام» متفاوت است.

**نتیجمان هم باید مثل مقدماتمان باشد.** وقتی مقدماتمان مطلق نیست نتیجه هم همین‌طور خواهد بود، و انتظار بیشتر از این در اخلاق نباید داشت. یعنی من نمی‌توانم دستورالعمل‌های دقیقی مثل ریاضی بدهم و دقیقاً بگویم در هر جایی چه بکنید. من چارچوب‌های کلی را می‌گویم و بیشتر از این نباید از من انتظار داشته باشید.<sup>۳</sup>

Each of our claims, then, ought to be accepted in the same way [as claiming to hold good usually].

**ادعاهای ما هم به همین شکل،** ما نتیجه‌ای هم که می‌گیریم معمولاً بدین شکل است، ممکن است گاهی هم این‌طور پیش نیاید، ولی ما از اول این را می‌گوییم که از ما انتظاری بیش از این نداشته باشید.

For the educated person seeks exactness in each area to the extent that the nature of the subject allows; for apparently it is just as mistaken to demand demonstrations from a rhetorician as to accept [merely] persuasive arguments from a mathematician.

**شخص فرهیخته خودش مقدار دقت لازم برای هر حوزه مطالعاتی را می‌داند و به مقداری که طبیعت و ذات آن حوزه اجازه می‌دهد دقت به خرج می‌دهد.** وی ریاضی‌دان و خطیب را با هم مقایسه می‌کند. روش و غایت خطابه با ریاضیات متفاوت است. ریاضیات دانشی است که می‌خواهد حقیقت را پیدا کند و

---

<sup>۳</sup>. بحث مقدمات اخلاق یکی از مباحثی است که در فلسفه اسلامی خیلی جای کار دارد و برخی از محققان غربی که در فلسفه اسلامی کار می‌کنند توجه زیادی به این مسئله کرده‌اند. یکی از جاهایی که می‌توان در آن رد پای اخلاق را دنبال کرد و شاید کسی تصور نکند در چنین جاهایی مباحث اخلاقی مطرح شده باشد کتاب‌الجدل ابن‌سینا است. این اثر یکی از بهترین منابع اخلاق است. زیرا اینها معتقد بودند مقدمات اخلاق از جنس مشهورات است (به همین دلیل هم ارسطو می‌گوید اخلاق دقت زیادی ندارد). لذا برای استدلال اخلاقی بیشتر از مشهورات استفاده می‌کردند. کتابی که از مشهورات بحث می‌کند جدل است. ماهیت و غرض جدل هم اقناع است. این مسئله باعث شده است اتهامی را بر ابن‌سینا وارد کنند و بگویند اخلاق در فلسفه اسلامی واقعی نیست و بیشتر تابع قرارداد است.

روشش برهان است و غایتش دانستن؛ اما غایت خطابه قانع کردن است. خطابه و جدل بسیار شبیه هم و تقریباً یکی هستند؛ هر چند تفاوت‌هایی دارند. خطابه بیشتر به دنبال آن است که به هر نحو ممکن مخاطب را قانع کند. ولی در جدل غرض اقناع نیست بلکه دفاع از باور یا موضوع خاصی است.<sup>۴</sup>

**بسیار روشن است که اگر از خطیب بخواهیم برهان بیاورد کار اشتباهی است.** چون اصلاً کار خطابه برهان آوردن نیست. توجه داشته باشید که برهان (demonstration) با قیاس (syllogism) تفاوت دارد. قیاس صورت قضیه است و هم در خطابه به کار می‌رود و هم در برهان. اما برهان خودش یکی از صناعات است. برهان علاوه بر قیاس، که صورت است، به ماده هم نظر دارد و برای ماده شرایطی را قید می‌کند. کاملاً اشتباه است که از خطیب بخواهیم برهان بیاورد. چون اساساً کار خطیب برهان آوردن نیست. آن قدر قیودی که برای برهان ذکر می‌شود زیاد است که در فلسفه جدید اساساً مفهوم برهان را تغییر دادند و تجدیدنظرهای اساسی در آن کردند.

**همان‌طور که اشتباه است که از ریاضیدان استدلال‌های اقناعی بخواهید.** چرا قید merely را آورده است؟ چون بالأخره برهان قانع‌کننده است، ولی می‌گوید فقط دنبال قانع کردن باشید نه جهت برهانی‌اش. یعنی منظورش این نیست که ریاضیات قانع نمی‌کند. ریاضیات بالاترین اقناع را دارد. چون اقناعی بالاتر از برهان نیست. ارسطو این کلمه را آورده است که بر قانع کردن تأکید کند. یعنی این اشتباه است که «فقط» دنبال قانع کردن باشیم.

§ ۵ Further, each person judges rightly what he knows, and is a good judge about that; hence the good judge in a given area is the person educated in that area, and the unqualifiedly good judge is the person educated in every area.

**هر کسی داور خوبی است در آن چیزی که می‌داند.** یعنی اشخاص باید در جایی که واقعاً خوانده‌اند و می‌دانند داوری کنند نه در جایی که نخوانده‌اند و نمی‌دانند.<sup>۵</sup>

**زیرا داور خوب در هر حوزه‌ای کسی است که در آن حوزه تحصیل کرده و فرهیخته باشد، وقتی می‌گویند کسی داور خوبی است بدون هیچ قیدی، یعنی این فرد در هر حوزه‌ای مطالعه داشته**

<sup>۴</sup>. کتاب خطابه ارسطو نیز، که آقای سعادت ترجمه کرده‌اند، سرشار از موضوعات اخلاقی است.

<sup>۵</sup>. این جمله بدیهی ارسطو طعنه‌ای است به اخلاق که هیچ کس آن را نمی‌خواند ولی همه درباره آن حرف می‌زنند. هینمن (Lawrence M. Hinman) در کتاب *Ethics: A Pluralistic Approach to Moral Theory* می‌گوید روزی جلوی یکی از دانشگاه‌ها ایستادم و از دانشجویها مسئله‌ای را در ریاضیات می‌پرسیدم. بسیاری از افراد پاسخ می‌دادند که تخصص ما نیست و نمی‌دانیم. سؤال فیزیکی هم که پرسیدم همین پاسخ را می‌دادند ولی به محض اینکه پرسش‌های اخلاقی مطرح کردم هیچ کسی بی‌پاسخ نگذاشت و همه جواب دادند. گویی همه خودشان را در اخلاق صاحب‌نظر می‌دانند.



**است.** اگر بگویید کسی به طور مطلق داور خوبی است، بدون آنکه حوزه‌ای را مشخص کنید، این یعنی این شخص همه رشته‌ها را خوانده است و این ممکن نیست.

This is why a youth is not a suitable student of political science; for he lacks experience of the actions in life, which are the subject and premises of our arguments.

اینجا می‌گویید دانش سیاست مناسب جوان‌ها نیست. قبلاً گفت دانش سیاست دانشی است که میان‌رشته‌ای (interdisciplinary) است. یعنی دانش سیاست فراگیر است و کسی که می‌خواهد دانش سیاست را بداند باید رشته‌های دیگر را هم بخواند. شخص جوان هنوز مجال چنین تجربه‌ای را پیدا نکرده است. چون بیشتر موضوعات مربوط به سیاست، عملی است نه نظری.

وی دو دلیل می‌آورد که جوان مناسب علم سیاست نیست؛ نخست اینکه **جوان زندگی عملی را چندان تجربه نکرده است، حال آنکه زندگی در عمل، مقدمات و موضوع اخلاق است.** سیاست صرفاً کاری نظری نیست. جوان ابتدا باید مهارت‌های دیگری پیدا کند و بعد سراغ سیاست برود.

Moreover, since he tends to follow his feelings, his study will be futile and useless; for the end [of political science] is action, not knowledge.

دلیل دوم این است که **گرایش جوان به این است که تحت تأثیر احساسات حرکت کند،** در حالی که سیاست یعنی تحت تأثیر عقل و خرد عمل کنی. تحت تأثیر احساس عمل کردن، سیاست خواندن را برای جوان بی‌معنا می‌کند. چون او در آخر احساسی عمل می‌کند. وقتی نمی‌تواند خودش را از قدرت شهوات و احساسات رها کند **مطالعه سیاست بی‌فایده خواهد بود، چراکه موضوع علم سیاست عمل است نه دانش،** البته نه اینکه معرفت نظری در آن نیست، بلکه موضوع آن عمل است، منظور این است که دانش نظری صرف نیست.<sup>۶</sup>

---

<sup>۶</sup>. بعضی اشتباه می‌کنند و این دوگانه‌انگاری بسیار باعث بدفهمی شده و متأسفانه در یکی از نوشته‌های فیلسوفان ایرانی هم هست که می‌گوید فلاسفه مسلمان گفته‌اند موضوع اخلاق action است ولی موضوع فلسفه باور و نظر و truth است، پس یک جا دنبال truth هستیم و یک جا دنبال action. پس بین اخلاق و دنبال truth رفتن فرق است. truth یعنی دنبال حقیقتیم، دنبال فیزیک و شیمی و ریاضیات و الاهیات، و در اخلاق دنبال عمل و خیر هستیم و فایده می‌خواهیم. اینها شکاف معروف هیوم را تقویت کرده‌اند و گفته‌اند فیلسوفان مسلمان مبنای هیوم را دارند که بین حقیقت و اخلاق فاصله انداخته‌اند. یعنی این‌گونه تفسیر کردند که عقل عملی معطوف به عمل و فایده است و خیر را دنبال می‌کند، حال آنکه عقل نظری دنبال حقیقت است، و اینها با هم فرق دارند و اخلاق کاری به حقیقت ندارد. پس موضوع اخلاق متفاوت است. اما این اشتباه است. زیرا از نکته‌ای غفلت کرده‌اند. در فلسفه اسلامی، موضوع مهمی وجود دارد که به آن تقسیمات قیاسی می‌گویند. تقسیمات قیاسی با تقسیمات حقیقی فرق دارد. مثلاً کتب فلسفه اسلامی، مثل *بدایه الحکمه* یا *نهائیه الحکمه*، را که باز می‌کنیم نوشته است: «الوجود اما واحد او کثیر». محمدحسین طباطبایی می‌گفت همه تقسیمات فلسفی تقسیمات

It does not matter whether he is young in years or immature in character, since the deficiency does not depend on age, but results from following his feelings in his life and in a given pursuit; for an immature person, like an incontinent person, gets no benefit from his knowledge.

منظور من از جوان سن نیست. مهم نیست سنش چقدر است. مهم این است که پخته است یا ناپخته. این مسئله بسته به سن نیست بلکه بسته به این است که آیا در کل زندگی یا در کاری خاص، شخص تابع احساساتش است یا نه. آدمی که

منظور من از جوان سن نیست. مهم نیست سنش چقدر است. مهم این است که پخته است یا ناپخته. این مسئله بسته به سن

نیست، بلکه بسته به این است که آیا در کل زندگی یا در کاری خاص، شخص تابع احساساتش است یا نه. آدمی که ناپخته است مانند ناپرهیزکار است و از دانشش فایده‌ای نمی‌برد.

پرهیزکار. البته این اصطلاح در اینجا دینی نیست، بلکه یعنی کسی که نفسش می‌خواهد کاری را انجام دهد ولی نمی‌دهد. به معنای پرهیزکار دینی خیلی نزدیک است ولی چون اینجا دینی نگاه نمی‌کند به معنای دینی نمی‌گیریم. Continent و incontinent یعنی پرهیزکار و ناپرهیزکار و با عفت (temperate و intemperate) متفاوت است. شخص عقیف در هر چیزی شهوت را در حد اعتدال نگه می‌دارد (نه فقط در مسائل جنسی). ظاهر پرهیزکاری و عفت یکی است، ولی در درون با هم فرق دارند. در عفت، شخص به راحتی از زیاده‌روی خودداری می‌کند و در درونش غوغا نیست. یعنی به همان مقدار عادت کرده و میلش هم همین قدر را می‌خواهد نه بیشتر. این ویژگی عفت است که یکی از چهار فضیلت اصلی است. Continent هم فضیلت است، اما نوعی پرهیزکاری توأم با جنگ در درون است، و همراه با سختی است. اتفاقاً کانت معتقد بود ارزش اخلاقی پرهیزکاری بیشتر از عفت است. برای کانت

قیاسی‌اند. ماهیت تقسیمات قیاسی بدین شکل است که در واقع تقسیم حقیقی و دوتای حقیقی وجود ندارد. مثلاً وقتی می‌گویید وجود یا بالقوه است یا بالفعل، و بعد می‌گویید الوجود مساوق للفعل، یعنی همه وجودها بالفعل هستند. اصطلاحاً به اینها تقسیمات قیاسی می‌گویند. تقسیمات قیاسی یعنی مثلاً شیء همیشه واجب، یا همیشه بالفعل یا واحد است، ولی وقتی این را با چیز دیگری مقایسه می‌کنید، در مقام مقایسه می‌گویید بالقوه است نسبت به دیگری؛ یعنی در دل مقایسه این دوگانگی پیدا می‌شود. تقسیمات قیاسی تقسیماتی هستند که از دل مقایسه برمی‌خیزند. اگر مقایسه نباشد تقسیمی نیست. عقل عملی و عقل نظری هم داستان‌شان همین است. هر عقلی نظری است. اصلاً عقل نمی‌تواند عملی باشد. عقل یعنی نظر؛ یعنی شناخت و دانش؛ یعنی دیدن؛ یعنی حقیقت. تقسیم عقل به عملی و نظری به این معنا نیست که در عقل عملی نظر نیست، اینجا هم نظری است، اما وقتی با آن مقایسه می‌کنیم می‌بینیم غرض دیگری هم دارد. بعد از اینکه حقیقت معلوم شد می‌خواهیم آن را اجرا هم بکنیم، و این به این معنا نیست که در آن حقیقت نیست. بنابراین، این ادعا که برخی گفته‌اند از دوگانه هیوم در فلسفه اسلامی دفاع شده است، ادعای درستی نیست.

عادت اهمیت نداشت. چون عفت همراه با عادت است و از نظر کانت فضیلت نیست. چون معتقد بود سختی ندارد و با کمک امیال انجام می‌شود. هر جا بوی کمک امیال می‌آمد کانت پس می‌زد. بنابراین، برای پرهیزکاری ارزش اخلاقی بیشتری قائل می‌شد. چون معتقد بود در این فضیلت اخلاق بیشتر اعمال می‌شود، چراکه شخص قدرت عقلش را در جنگ با امیال نشان می‌دهد. در این جمله، ارسطو معتقد است چنین فردی پرهیزکار هم نیست و ناپرهیزکار است و خودش را به دست احساسات سپرده است. به نظر وی، چنین شخصی از دانشش فایده<sup>۷</sup> چندانی نمی‌برد. بنابراین، از نظر ارسطو، مشکل در سن نیست، بلکه در ویژگی ناپرهیزکاری است.

But for those who accord with reason in forming their desires and in their actions, knowledge of political science will be of great benefit.

**اما برای کسانی که امیال و افعالشان را با خرد وفق می‌دهند، معرفت به دانش سیاسی فایده بسیار**

**دارد.** یعنی هم خود شخص را می‌تواند در مسیر سعادت (یعنی همان اخلاق) قرار دهد و هم دیگران را، مشروط به اینکه امیالشان را با عقل وفق دهند، نه برعکس.<sup>۷</sup> اینجا پرسش مهمی پیش می‌آید؛ مگر امیال تحت کنترل خودمان هستند که با عقل سازگارشان کنیم؟ این موضوعی است که نوارسطویان، مانند خانم جولیا آناس (Julia Annas) بر روی آن کار کرده‌اند و کتاب‌های فراوانی درباره آن نوشته‌اند. چون همین که امیال از کجا می‌آید موضوع سختی است. در اندیشه ارسطو، امیال از عقل شکل می‌گیرد، اما امروزه خیلی‌ها این دیدگاه را قبول ندارند و معتقدند چنین نیست که امیال تحت تأثیر عقل باشند. ولی ارسطو این ادعا را دارد و به نظر من هم درست است. بعضی از امیال ما در چشم‌اندازهای عقل ما شکل می‌گیرند. این حرف از ملاصدرا است.<sup>۸</sup> وی می‌گوید جاهایی که چشم‌اندازهایت با چشم‌اندازهای دیگر فرق می‌کند امیال مختلفی در شما شکل می‌گیرد. مثلاً فرض کنید کسی با اطمینان ایمان دارد که

حیات واقعی در حیات اخروی است. برای این فرد امیالی ایجاد می‌شود که برای کسی که این عقلانیت را ندارد، چنین اعتقاداتی سخت است و اصلاً مفهوم نیست. بنابراین، این نشان می‌دهد که خرد می‌تواند در شکل دادن به امیال نقش داشته باشد، اما اینکه تا چه اندازه و چگونه جای بحث دارد.

---

**برای کسانی که امیال و افعالشان را با خرد وفق می‌دهند، معرفت به دانش سیاسی فایده بسیار دارد. یعنی هم خود شخص را می‌تواند در مسیر سعادت (یعنی همان اخلاق) قرار دهد و هم دیگران را، مشروط به اینکه امیالشان را با عقل وفق دهند، نه برعکس.**

---

These are the preliminary points about the student, about the way our claims are to be accepted, and about what we propose to do.

<sup>۷</sup> برعکس سخن هیوم که می‌گوید عقل برده احساسات است.

<sup>۸</sup> فکر می‌کنم در جلد چهارم/سفر آمده است.

## اینها نکاتی مقدماتی برای کسانی بود که می‌خواهند این دانش را بیاموزند؛ نکاتی درباره نحوه پذیرفتن دعاوی ما و نیز درباره آنچه ما می‌خواهیم در اینجا مطرح کنیم.<sup>۹</sup>

---

<sup>۹</sup>. نکته‌ای که بد نیست در حاشیه بیان کنم این است که در کارهای کسانی مانند سید جواد طباطبایی برداشتی از اخلاق وجود دارد که می‌گویند اخلاق اسلامی یا مباحث فلسفه اخلاق اسلامی به مرور زمان کم‌رنگ و از دور خارج شده است. من با برداشت ایشان موافق نیستم. اگر از اخلاق فقط همین کتاب‌های رایج اخلاق مد نظرمان باشد شاید این سخن درست باشد. یعنی کتاب‌ها پیشرفتی نداشته‌اند و تکرار همان قبلی‌ها (فارابی و ارسطو و افلاطون) هستند. اما این درست نیست که بگوییم در سنت ما کارهایی در حوزه اخلاق صورت نگرفته است. اشتباه یا اشکال این است که این کارها در حوزه‌های دیگر و به نام‌های دیگری صورت گرفته است. مثلاً خود من برای نوشتن مقاله‌ای (شأن جمالات اخلاقی در ابن سینا) با گنجینه<sup>۱۰</sup> کتاب جدل ارسطو مواجه شدم و دیدم بسیاری از بحث‌هایی را که ما در فلسفه اخلاق جدید دنبال می‌کنیم در اینجا نیز هست. برخی مباحث نیز در منطق و اصول فقه است. در اصول فقه بحث‌هایی داریم که مربوط به وضع و معنا و مفاهیمی است که فیلسوفان تحلیلی اخلاق درباره آنها بحث می‌کنند. اگر فقط بر کتب اخلاقی تمرکز کنیم سخن ایشان درست است. یعنی کتاب‌های اخلاق این اشکال را دارند. ولی اگر کسی بخواهد به طور کلی نظر دهد باید این منابع را هم ببیند. می‌توان این اشکال را این‌گونه مطرح کرد که چرا کسی اینها را یک‌جا جمع نمی‌کند. این اشکال واردی است، ولی به این معنا نیست که این بحث‌ها وجود ندارد. در واقع، اگر کسی بخواهد حوزه‌های مختلف اخلاق را بررسی کند باید دیگر حوزه‌ها را نیز ببیند. مثلاً بحث‌های روان‌شناسی اخلاق و انگیزش اخلاقی بیشتر از هر جای دیگری در عرفان یافت می‌شود. یا مثلاً کتاب *مصباح الفقاهه* که اثری فقهی است در اخلاق و موضوعات اخلاقی هم بسیار غنی است. بنابراین، درست است که چندان در اخلاق پیش نرفته‌ایم ولی چندان هم عقب نیستیم.